

فاستل دو کولانژ \*

## مشخصات عالم «ساینترفیک» تاریخ

ترجمه و تحشیه همایون

اما تاریخ بطوری که بیان شد صرف باین قناعت نمی ورزد که داخل جزئیات دوره معینی شود و به بیان حوادث مدت کوتاهی پردازد و یا با یوگرافی درخشنده ای را با زگویی کند و خلاصه این که حوادث و وقایعی را برگزیند که زمزمه آنها رشته عواطف ما را می شوراند. باید در ایام عتیق سفر کرد، باید در مؤسسات اقوام تاریخی که منقرض شده اند داخل شد و آنها را خوب شناخت و بدین طریق در کالبد از هم پاشیده و متلاشی نسل های قدیم که اثر قسا بلی ازیشان بر جای نیست، روح دمید و احیای شان کرد. هر گاه اسناد مکتوب تاریخی در دست نباشد باید زبانهای مرده و کهنه را بزبان آورد و کلید کشف اسرار نهفته و سر به مهر را از آنها جست. در ساختمان دستوری و قواعد این زبان ها تعمق نمود و کلمات و الفاظی فرا چنگ آورد که بیابانگر عواطف و جذبات گویندگان خود بوده اند. در بقایای زبان های قدیم باید به تفحص پرداخت. و درین متروکات باید معنویت بشر قدیم را جستجو نمود و از ته آن حقایق بدست آورد. مؤرخ باید همچنین در داستانها و افسانه های تاریخی کاوش و حفریان کند، مخصوصاً خیالات و تصوراتی را که مخلوق ذهن و اندیشه انسان باشد با موازین علمی زیر و زبر کند. چه بسا که از طبقات زیرین اباطیل و خرافات گوهر حقیقت یعنی عقاید بشر را کشف نماید. باید، بیگمان، در جاهایی بجستجوی تاریخ بشر زحمت کشید که بشر در آن عبور کرده و نقش پای خفیف از حیات و نشانه های

ناچیزی از شعور خود بجا گذارده است. کتاب تاریخ با ید مشتمل بر همه قرون و اعصار باشد، زیرا آن یگانه مظهر و تجلی گاه سنن و عنعنات بشر است و روح بشر صرف در آئینه آن انعکاس میابد و سیرهای ارتقائی یا قهقرائی او را، یا آثار و علایمش را فقط در همین جامی بینیم.

آقایان محترم، اینست که، خودم لازم می بینم و مترراتی که قبلاً از آن صحبت نمودم، نیز، مرا وادار می سازد که امسال در موضوع تاریخ قدیم باشما کار کنم. مقررات مذکور بطور فشرده و به لهجه جزمی حقیقت بزرگی را بیان مینماید و آن اینست که تاریخ ساینس است نه آله خوشگذرانی و تظاهر. بعلاوه هدفش این نیست که ما را در احوال این یا آن دوره مورد پسند، معرفت بخشد بلکه جهاد علم تاریخ و مؤرخ دانشمند و وظیفه شناس این است که خوانندگان آثار خود را به تمام جهات هستی آد میزادگان یاری کند.

پس تاریخ قدیم مبحثی است که امسال بدان مصروف خواهیم شد ولی از همین آغاز امر باید بشما خاطر نشان کنم که در تاریخ ملل باستانی، وقایع یونان و روم محور اصلی افادات من خواهد بود. منبای زرخندان این دو ملت است بر دیگران پیش من آنست که ایشان بر تاریخ و سرنوشت بشر تأثیر بیکر ان داشته و ازین حیث رقیبی برای آنها نهی توان تصور کرد و جادارد که این دو ملت را از جهت تأثیرات عمیق فکری و معنوی شان بر سایر ملل و اقوام پیشا هنگ بخوانیم و بسامبلغان حقیقت یاد کنیم. اما از لحاظی دیگر، ماهیت موضوعی که تدیس آن را بردوش گرفته ام مقتضی است که باید متوجه اوضاع تاریخی ملت های دیگر نیز باشم: بدین طریق از مردمان ایتالیا، اقوام اتروسک (۱) و حتی گاهگاه از ملت ها (۲) و تراسهبا (۳) صحبت بمیان خواهیم آورد.

(۱) Etruscans طایفه ای از اتروسکها (ایتالیای مرکزی)

(۲) Celts یکی از طوایف باستانی قسمت های شرقی شبه جزیره بالکان

(۳) Thracians یکی از طوایف باستانی اروپای مرکزی و غربی

بعلاوه چه بسا که توجه تان را به مشرق زمین و دران میان مخصوصاً به هند وستان که دران اقوام و طوایفی عیناً به نژاد یونانیان و رومیان هست. جلب خواهم کرد، کثیری از اسالیب فکری یونان قدیم و روم را باید فقط در پرتموموسسات هندوان باستانی توجیه نمود. حقیقت اینست که مقایسه‌ها و کشف موارد تشابه و اختلاف، بذات خود راهنمای خوبی برای توضیح مسایل میباشد.

عالی‌ترین فصل از حوادث تاریخی روم و یونان - که ما را به تحقیق و شمارا به تمرکز اندیشه و امیدارد - به انتخاب من عبارت است از خانواده و بخصوص دولت - به بیان دیگر مؤسسات داخلی، چه ملکی و چه سیاسی، و اجزای مختلف قوانین و نظامات که با آنها پیوند دارد. همین هاینده موضوعاتی که عنوان سخنرانی‌های من، لااقل در روزهای شنبه خواهند بود.

برای شناختن اقوام باستانی و اینکه مؤسسات فکری ایشان چه اندازه با نتایج فکری ما تفاوت داشته اطلاع زیاد بر جزئیات امور آنها حتمی نیست. شما هم، مطالبی درباره شهرها و جمهوریت‌ها، در پیمایش‌ها و آزادی و حریت و راجع به سنا و اسامبله و قنسل‌ها و نسبت به ارکونها، که صلاحیت سیاسی و دینی هر دو را داشته‌اند، و احیاناً راجع به شاهان و بعضاً در باره جباران و اریستوکراسی و دیموکراسی شنیده‌اید. آقایان محترم درین میان آنچه فوق العاده مهم است اینست که حقیقت را که رزیر توده‌های اراجیف و دروغ‌های آراسته به لباس واقعیت، پنهان گردیده و احتمالات لغزش و خطا در استخراج ایده‌های ثقه فراوان است - باید با نهایت حزم و احتیاط فراچنگ آورد و باید متوجه بود که در هر لفظ از آثاری که بدست ما رسیده امکان خطا‌های متعدد وجود دارد.

از همان ایام صباوت ما را در هوای یونان و روم پرورش داده‌اند، یونان و روم در بر نامه‌های مکاتب مقام بر جسته داشته و از هر لفظ و کلمه داینگر، بیشتر و بیشتر بگوش و هوش ما فروریخته شده است.

مونتینی (۱) گفته است که مایبش از لور (۲) با کاپیتل (۳) معرفت پیدا می‌کنیم و قبل برسین (۴) با تیبر (۵) آشنا می‌شویم و با این وضع، شنوندگان گرامی، با نظری سطحی میتوان دریافت که همین تاریخ چه بسا مشکلات بزرگی پیش روی ما احداث کرده است. در این جا روی سخن من تنها متوجه ابهامات ادوار نخستین نیست و تاجایی که بمن ارباط میگیرد تاریکی‌های تواریخ آن ملل را در درجه دوم اهمیت قرار میدهم. مقصد اصلی من عبارت از موسسات است و می‌پندارم که حتی موسساتی که در باره آنها معلومات زیاد موجود است و این معلومات مستند به نظر میرسد، همین که آنها را به نگاه شکاکیت علمی و ژرف نظری بنگریم فوراً تغییر شکل میدهند. شما اگر کتابی درباره تاریخ روم و حتی بالاتر از آن راجع به تاریخ یونان را ورق گردانی کنید با متناقضات زیادی رو برو می‌شوید. در صفحات این کتابها غالباً اصطلاحاتی را می‌خوانید که قبلاً ذکر کردم از قبیل قنسل (۶)، سنا (۷) اسامبله، جمهوریت، آزادی و یمو کراسی که هر یک آنها دیر یا زود ما به شگفت شما خواهد شد و با حیرت تمام از خود خواهید پرسید: آیا فریب نیست؟ حقیقت است؟ آیا من معنی این کلمات را درست فهمیدم؟

پرونده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(۱) Montaigne ۱۵۳۳ - ۱۵۹۲ نویسنده فرانسوی

(۲) Louvre یکی از قصور شاهای قدیم که در قرن ۱۸ به موزه تبدیل گردید و

امروز از مهمترین موزه های هنری جهان است.

(۳) Capitol معبد ژوپیتر در روم قدیم.

(۴) Seire رودخانه است در شمال فرانسه که پس از عبور از پاریس در بحیره مانش میریزد

(۵) Tiber رودخانه است در ایتالیا که از شمال به جنوب جریان یافته پس از

عبور از شهر روم به مدیترانه میریزد.

(۶) Consul اسم هر یک از مجستریت های عالی روم قدیم بوده است:

(۷) Senate کونسل عالی دولت روم قدیم که در اول فقط از طبقه پتریشیاها

بوده ولی بعداً شامل پلینها هم شد.

در این جا اجازه میخوام نکنه ای از تجربه خود بسمع تان برسافم و شاید شما از این اعترافات من بتوانید به نفع خود سودبر دارید. در همین سالهای نزدیک، به سن و سال کوچکتربین شما، در ایام فراغت از مکتب و با چانه نیمه آگنده به بضاعت کم بهایی که معمولاً در آنجا دست می دهد ولی ناظر و پایبند به نظاماتی که در من پرورانده بودند، میلی نسبت به تاریخ قدیم در من پدیدار شد. این اشتیاق هر چه شدت می گرفت با عقایقی مواجه میشدم که از سر عتم میکاست و مرا عقب میزد، افکارم بهم میخورد و دلیلی هم برای آن نمی یافتم.

بدین طریق از حریت و آزادی شهرهای قدیم فراوان شنیده بودم و اما آنچه خود مشاهده کردم این بود که مثلاً یک نفر شهری آتن نه فقط طرح سر نوشتش بدست خودش نبوده زیرا اگر اداره و راهنما بی کدام کشتی جنگی و یا الحاق در دسته خنیاگران تیارتر به او امر می شد. نمی توانست سر کشی کند. بلکه ما لك هستی و وجود خود هم نبوده است، زیرا بایستی قاسی و سه سالگی در زیر پرچم میگذارند و حتی حق آزادی بیان و عقیده را هم نداشته، چون هر آن امکائی بود که او را بحکمه کشند و بعنوان مخالفت با احکام دولت به زندان اندازند و چون هر فرد آتنی مجبور بود که خدایان کشور را پرستش کند و حتی اجازه نداشت که به اندیشه خدای واحد یکتا بینفتد لذا وجدان او هم در زنجیر بود. پس من متعجب استم آن آزادی و استقلال که در جامعه آتن، ازان با آب و تاب بسیار صحبت می کنند در کجای این شهر بود.

هر گاه روم را به نظر می آرم فوراً بیادم می افتد که در با و آن نیز بسیار مطالب نوشته اند مثلاً گفته اند که تار کوین (۱) و طرفدارانش طرد گردیدند و نظم و آزادی اعاده شد. در اول به ثقت و اعتبار این نوشته ها تردید ندا شتم اما شاید بمیزان تعجب من بتوانید پی برید آن گاه که نخستین کتاب از مورخان

(۱) Tarquine آخرین شاه روم قدیم (۵۳۴ - ۵۱۰ ق م)

روم را کشودم و از آن آموختم که فقط سه ماه پس از آنکه ایشان اخراج گردیدند قاطبه مردم روم به یادشان نماند به وسوگواری کردند زیرا نفی آنان بندگی و اسارت اینان را بدنبال داشت. اما این مساله نزد من به نتیجه نرسید که چرا تارکون را اخراج نمودند و کسانی که رژیم را تغییر دادند مقصد اصلی شان از این کار چه بود؟

از پتریشیان ها (۱) و پلی بیان ها (۲) بمن صحبت کرده بودند بدین معنی که گویا در یکی از روزهای خوش، اجتماع کردند و در طی جلسه نه - هم کسان در جانب راست جا گرفتند و باقی مانده یعنی يك دم در جانب چپ ایستادند و بدیگران چنین گفتند: «بفرمایید موافقت کنیم که از همین امر روز به بعد ما از جمله پتریشیانها باشیم و شما از گروه پلی بیان ها. ما از همه گونه حقوق سیاسی بر خهردار باشیم و شما در آن حقی و ادعائی نداشته باشید. ما تحت قوانین ملکی بسر بریم و شما از آن بی نصیب باشید. زمام امور دین و دولت در اختیار ما باشد و شما نه حاکم باشید و نه مفتی و قاضی. شما غلام حلقه در گوش ما نخواهید شد ولی موکلین ما خواهید بود.» این بیانات که ماهیت و منشاء آنها هنوز بر من مجهول است مگر ابعثت انداخت و بیشتر متحیر و وقتی شدم که نظیر آن بیانات را در خارج از روم و قریباً در همه شهرهای قدیم مطالعه کردم. هر جا که رو آوردم دیدم اسامبله های ملی دایر است و این اسامبله ها - نظر به بینش شخصی چند تاریخ نویس گاهی اید آل يك حکومت خوب و زمانی شکل بارزی از هرج و مرج سیاسی - ترسیم گردیده؛ ولی هیچ يك ازین دو دسته مورخان نگفته اند که این اسامبله ها در عمل چگونه بوده اند.

معمولاً هر کس از دیده و کراسی، بحیث چیزی بسیار پسندیده و یا خیلی ناشایسته

(۱) Patricians نمایندگان - بنای روم قدیم نژاداً مربوط به طبقه نجبا

(۲) Plebeians عوام از طبقه چارم در روم قدیم

بمن حکایت می کرد. امادرك این نکته، دیگر برای من بسیار سهل شده بود که دیمو کراسیء دوره ای بادیمو کراسی دوره ای دیگر هیچ وقت مشابه نبوده و دلایل کافی داشتم که ممکن است دو حزب و یادو طبقه کلا متباین و از همدیگر مختلف را در قبای مشابهی آراسته طوری جلوه دهند که مرافریب دهد.

هم در کتب تاریخ وهم در آثار قانو نگذا ران خوانده بودم که روم قوانین مخصوصی برای شهر یان اختراع کرد و این قوانین - که تا آن زمان در سراسر روی زمین سابقه و نظیر نداشته - از نبوغ و قریحه دانشمند ان نشأت کرده بود. معینا باری این اندیشه در مغز من راه یافت که اگر رومیان برای زندگانی در اجتماع نیاز مند چنان قوانینی بوده اند سایر شهرهای ایتالیا و یونان، بایستی در عدم آن بمشکلات دچار شده باشند، ولی چون اینها قدیمتر از روم بوده اند پس دلیل کافی هست که فرض نمائیم آنها پیشتر از روم قوانین و نظاماتی، از نوع مذکور داشته اند. حتی در داخل قوانین روم قوانین دیگری وجود داشته مثلا آن قوانین که مربوط به مبحث میراث است و این خود موجب تعجب فراوان من شد و مخصوصاً وقتیکه فهمیدم همین قوانین - که چندان مرا به تعجب انداخته بود - در کشورها و نزد اقوام دیگری، خاصه اهل آن نیز مرسوم بوده است - آن وقت بیشتر از پیش حیرت بمن دست داد. و این را هم ندانستم که رومیان، بین ملکیت و ثروت، چرا چندان امتیاز دقیقی قائل شدند و از قوانین ایشان، مربوط به املاک زراعتی، هیچ چیزی نمی فهمم.

اطلاعات من از تاریخ سپارته بخدمتداول بود، زیرا نظر به آنچه بمن آموخته بودند، سپارته تحولی ندیده بود، قوانین آن متحجر بود و مؤسساتش تطور نمی کرد، کوتاه سخن اینکه عقر بهای زمان گویا در مورد سپارته از حرکت باز مانده بود. باین که دانش من در امور بشری، و جنبشهای لابنتقطع آن، بسیار ناچیز و ابتدائی بود ولی عقل من باور نمی کرد که ملتی، در طی مدتی بدین درازی، از حالی بحالی نگردد، باشد. بیشك، ممکن است انقلابات درونی آن،

از نظر مایه‌پنهان مانده باشد و یا انقلابات، با تانی و خموشانه و آرام صورت پذیرفته باشد و بالنتیجه آن اثر بارزی را که حوادث فجائی دارد و زود جلب توجه می‌کند نکرده باشد و زود فرا هوش شده باشد، ولی نمیتوانم قبول کنم که در سپارته هیچگونه انقلاب رخ نداده بود. است.

آنچه مرا بیشتر از همه شکنجه میداد و بشکاکیت سوقم کرد، این بود که غالب کسانی که با من در باره یونان و روم صحبت می‌کردند، از سخنان شان استشمام می‌شد که گویا راجع به فرانسه و انگلستان زمان خود حرف می‌زنند. ایشان تصور می‌کردند که آن اقوام باستانی عیناً مانند ما بوده‌اند و مانند ما فکر می‌کرده‌اند. با چنین پندار دفعه بمن میگفتند، «ایشان بدین طریق امور خود را اداره می‌کردند.» پس خواه مغواه در همان لمحۀ نخست من چنین می‌اندیشیدم که، «چرا نگوییم، ما مور خود را براه و روش ایشان اداره می‌کنیم.» واقعاً این دسته هیچوقت برای من تو ضیح ندادند که، این اشکال حکومت چگونه توسعه پیدا کردند و چه حواج اجتماعی را بر آورده می‌ساختند و کدام شرایط به آنها قابلیت دوام و بقا بخشیده بود و خلاصه این که کدام ایده‌ها و یا کدام عنعنات و رسوم، تسلط این حکومت‌ها را بر انسان‌ها و روحیات ایشان مسلم گردانیده بود و بدانها فرصت داد که بر اراده مردم حاکم شوند و برای شان سعادت و شادکامی تهیه نمایند.

شوندگان گرامی، همه مشکلاتی را که زو برو شدم یاد دهانی نخواهم کرد همین قدر باید گفت که آنها مشتی عقده‌های گشایش ناپذیر بودند و درین عقده‌ها، حتی حقایق معتبر شامل بود و بهر حال، این دوره از تاریخ همواره مایه سرگردانی من بوده، معیناً اسرار و رموز آن، حس کنجکامی و پیوسته بر انگیزنده است.



(بقیه صفحه ۱۶)

## مشخصات عالم ساینٹفیک

اینهمه اشکالاتی که بیان کردم موجب آن شد که عهد بندم، دیگر عقب معلم تاریخ یونان، جزیونانی و بدنبال معلم تاریخ روم جزرومی نروم، پس اندکی جرأت کردم و آثار متقدمین را بر داشتم. و با تبختر می گویم که: درین تصمیم محضاً و خالصاً، حوصله من یارو مددگارم بوده است و من بشما یقین می دهم که احدی - برای انجام این امر - اصلاً لازم نبود. زیرا تصمیم من شغف و سرور بی پایانی به بدنبال داشت که خارج از حدود تصور من بود. کارهای من سهل می شد، گره ها و عقده ها، یکی زپی دیگری بازمی گردید. در جریان کار کوچکترین احساسی از ملالت و بی علاقهگی نداشتم. من این نویسندگان را، با اسلوب های متنوع و دل انگیزشان، به استقبال می شنافتم. از بوستان افکار ایشان، دمبدم غنچه های نوشگفته و گل های خندان می چیدم، گاهی تاریخ نویسان رشته کلام را به خطیبان بزرگ می دادند و زمانی خطیبان بشاعران جای خالی میکردند. گاهی به پیشوایان مردم و مدافعان حقوق بلنی بیانها از چنگال و دستبرد پتروشینانها، و زمانی به ستیج گوش فرامیدادم تا این که دریافتم بر گنجینه بهترین آثار خود اندنی جهان دست یافته ام و بدین طریق در حدود سه سال بر ما ئده ای از عالم غیب یعنی برخورداری از آثار دلکش متقدمین، دست یافتم و از مطاوی کلام ایشان حقایق زیادی حاصل نمودم.

به تدریج، معرفت من با ادوار قدیم تاریخ، بیشتر شده رفت و در ضمن با عادت و اخلاق شان، با عقاید و مبادی دینی شان، با حوایج و نیاز مندیهای شان و با قوانین و نظامات ایشان آشنایی حاصل گشت. برخی اوقات، موضوعات بسیار کوچک، که بظا هر اهمیتی نداشت، و بهمین جهت از نظرها بدور مانده بود، وضع مؤسسات فکری شان را بر من روشن می ساخت. و ازین فهمیدم که اگر این مؤسسات را غالباً درست نشناخته ایم بدان جهت است که، آنها را بطور مجرد یعنی فی النفسه و مستقل از حوایج

اضطراری محیطی که در آن ظهور کرده. مطالعه می کنیم. بعلاوه ابدأ حاضر نشده ایم به عقاید و سویه فکری مردمانی تعمق نمایم که این مؤسسات برای ایشان ایجاد گردیده. بود. با اعتقاد بدین که قوانین ظاهری و ورئی - که بین مردم تعامل دارد - فقط علایم و آثاری است از حقایق معنوی که در روح منشأ و ریشه دارد، خود را به تحقیق عقاید یونانیان و رومیان وقف ساختن و بزودی به این نتیجه رسیدیم که بین عقاید و مؤسسات فکری مختلف، باز چندان قرابت و نزدیکی موجود است که یکی معنی دیگری را بیان میدارد.

ازین اوان به بعد حقایق به من روشنتر می گردید. همین که بمراحل نخستین تاریخ یونان غور کردم اعتقاد به این مفکوره مهم ثابت تر گردید که بموجب آن بشر، در آن روزگار عبارت از ذات خود و ماهیت خود و روح خود بوده و فی الجمله چیزی هم بنام حیات بعد از مرگ نداشته است. و نیز نزد من قطعیت یافت که این نظریه که بشر متشکل از طبیعت بشریست، باید در هر جا که نفوذ زیادی بر آداب و رسوم داشته باشد که ملاک رهنمایی و ادامه زندگی بشر آن جامعه است. اگر انسان نصباً لعینی جز ماده نداشته باشد و خود را موجودی صرفاً مادی تصور کند و پندارد که حیات او تنها همین چند روزی را گذراندن برین کره خاکی است و در ورای ماده، دنیای دیگری وجود ندارد، آن وقت قویاً احتمال میرود که مؤسسات فکریش نیز نتیجه زور گویی یا حد اکثر محصول نوعی خودخواهی و عنادیت تنظیم یافته، باشد. ولی اگر در دوره خاصی از طرف طایفه و نژاد معینی، انسان، وجودی فنا نا پذیر قبول شده باشد و قبول شده باشد که انسان پس ازین حیات دنیوی، در دنیای دیگری نخواهد زیست و بلکه همواره در همین دنیا باقی می ماند و با وصف این که از نظرها ناپدید می شود ولی وجودی ثابت، نیرومند و ناظری روحانی و معنوی، بر اخلاف خودش خواهد بود. باید گفت که فرهنگ و ثقافت و مؤسسات فکری اش مبین و ثمر و حاصل همین عقیده است و یا دست کم رابطه بس قریبی با آن دارد.

بدون شك این تصور اجمالی، که حیثیت يك دین واقعی را در یونان و ایتالیا پیدا کرده بود، بنیاد خانواده یونان و روم را تشکیل داد (چنانکه همین قیاس در مورد هندوان نیز صادق است) مراسم ازدواج ورشته‌های خویشاوندی‌شان نیز بنحوی که تا اندازه‌ای با رسوم و عنعنات مافرق داشت. از همان ادراك و تصور مایه گرفت و بسه علاوه منشأ حق مالکیت و بالاخره مبنای حق میراث، به عین ترتیب تعاقب - که در اول ازان تعجب می‌کردم ولی بعداً به منطق آن پی بردم - واقع گردید. سپستر چنین فهمیدم که همین مجموعه عقاید، خانواده‌ها را وسعت بخشید و توده بزرگتری را به نام شهر (City) ایجاد نمود. شکی نیست که خانواده و شهر قوانین و ایجادات در رسوم متجانسی دارند و این خود دلیل است بر آنکه من چرا درین اثر هر دو را جمع کرده و یکی را از دیگری غیر قابل انفکاک دانسته‌ام. سپس دفعه، نظر من به قانون اساسی، چه سیاسی و چه مذهبی این شهرها جاب گردید، و دریافتم که دولت، بت عبادات مذهبی، و عنعنات عبارت از عداای مراسم مقدس بوده، جشنهائیز بهمان قرار جلوه مذهب، داشته‌اند. قضات از دستة روحانیون مقرر میشده و صلاحیت سیاسی نیز داشته‌اند و خلاصه اینکه نوعی اریستوکراسی روحانیون سپاهی مشرب در کار بوده و به بیان دیگر سیاست و دین طوری بهم آمیخته بود که جدا کردن آنها از هم دیگر ناممکن به نظر میرسید. بطوری که مشاهده میکنید این همه مطالب موابکلی ازان راه و روش - که متاخران بدان خو کرده‌اند - دور نمود، اما کلید کشایش در واژه مؤسسات و مکاتب فکری و عادات و اخلاق و رسوم قدما را بدستمداد. بعلاوه همین که با چوکات اصلی معرفت حاصل گشت، رشته حوادث بعدی و تحولات آینده را در وضع طبیعی آنها میتوان دید. شهرها، نظر به نمونه معین و مطابق عوامل روشن و سهل الادراك، تدریجاً تغییر شکل میداد. همچنانکه عقاید متذکره، با مرور زمان تحول می‌یافت، مؤسسات سیاسی، قوانین شهری و حتی حقوق انفرادی نیز همراه آنها دستخوش تطویر می‌گردید. و بدین ترتیب تحولات اجتماعی تحول منظمی را در دستگاه ذهنی نیز همراه داشته‌است.

آقایان محترم، لطفاً بیاد داشته باشید که تصورات خطا و صواب اشخاص، دربارهٔ ادارات عتیق چندان که معمولی به نظر می‌آید، معمولی و بسی اهمیت نیست. سرنوشت بسی از اقوام معاصر نظر به این تعیین شده که احساس ایشان از ادوار عتیق از چه قماش بوده. فلاکت‌های عظیم، پادافراه خطاهای تاریخی بوده است. نسلی که هشتاد سال قبل در فرانسه بسر میبرد حاصل مطالعه اش از گذشته، تمجیدی آمیخته به تعصب خشک و انعطاف ناپذیر بوده است. آنوقت از (فورم) (۱) و از (سنا) و از (کنسول‌ها) و تریبون‌ها (۲) بسیار صحبت در میان بود. قصائد طولی در ثنا و فضایل ایام باستان میسر و دندودر ترجیع بند آنها اصطلاح شهری (Citizen) تکرار می‌گردید. در نظر این نسل، روم، آتن و سپارته مدل و نمونه بودند و بایستی تقلید می‌شدند و یا آنها را احیاء می‌کردند. آری از تمجید تا تقلید فاصله بقدری کم موی است. آن گاه که آکاخ مؤسسات کهن فرانسه فرسوده گردید، از اثر عوامل طبیعی، که بعد از آنها احتیاج ندارم، فرانسه همه مآثر فرهنگی خود را از دست داد، پدران ما، بجای آنکه همانها را ترمیم و احیاء نمایند، اشتباه بزرگی کردند و نادیده و نسنجیده بدنبال یونان و روم رفتند و به تقلید کور کورانه از آنها پرداختند. گذشته ازین پدران ما از خود نپرسیدند که آیا مؤسسات مذکور بشرایط مادی و معنوی انسان معاصر هماهنگ است یا نه. ایشان بقایای فرسوده مؤسسات یونان و روم را از گور تاریخ در آورده، بدون فکر به اینکه آن بقایای متلاشی و پوسیده، مرده ریگی از ادوار دیگر و اعصار دیگری است، و بدردها نمیخورد، بخورد مادادند. غافل ازین که آنچه در قرن‌های حیات و حرکتی داشته، امروز اثری از جنبش حیاتی در پیکرش پدید نیست این امر انگیزه اعمال ناگوار ضد و نقیض و بروز خطاهای نابخشودنی و فلاکت بار گردید. به بهانه آزادی بازار گربه‌های زاهد نما رونق یافت و به نام حریت طلبی دولت فعال مایشاء گردید و رژیم

(۱) Forum میدان اجتماعات سیاسی.

(۲) Tribunes وکلای مدافع حقوق مردم.

دیکتاتوری زندگی افسردگی گرفت. چون قدما، اشخاص ظنین به مخالفت دولت را از پای در آورده بودند، ناچار این فکر تولید شد که هر کس حق دارد دشمنان سیاسی خود را به تیغ گيو تین سپارد. تقلید ناهنجار از قدما، منجر بظهور (حکومت ترور) گردید، و راستش اینست که اگر تاریخ قدیم درست مطالعه می‌شد، و اختلافات قدیم و جدید، چه از لحاظ طرز تفکر و چه از جهت تفاوت بزرگی که بین سازمانهای اجتماعی هر دو وجود داشته، کشف می‌گردید، لابد این نتیجه بدست می‌آمد که فریب نخوریم و افکار گذشتگان را تقلید نکنیم و از زبان ایشان و طرز حکومت ایشان برای زبان و تشکیلات سیاسی خود عاریت طلبی ننماییم. فکر میکنم که اگر کسی بانفسر کاملاً بی طرف، این حقایق را در زمان و مکان خود، یعنی در روم و سیپارته قرار داده مطالعه می‌کرد و بهتر بگوئیم آنها را در قیافت‌های حقیقی و راستین شان یعنی در عین گرمی ظالمانه ترین، خشن‌ترین و استبدادی ترین بازارار بستو کراسی، نمایش میداد، همه و مخصوصاً دیموکرات‌های یعنی آنهایی که حامیان باقر من ادوار عمیق بودند بسیار زیاد متعجب می‌شدند و بیگمان از تبلیغات و پشتیبانی بیجای‌هان کاسته می‌شد. البته مطلوب‌ترین راه مطالعه تاریخ قدیم این بود که خالی از تعصب و فقط بغرض علم صورت می‌گرفت و این نه برای آن که به احیای مبادی شان در جامعه خود پردازند بلکه صرف همین قدر که از لحاظ تاریخی و فلسفی مسبوق گردند و دریابند که آن مردان قدیم نیز درباره مسایل حکومتی و قوانین شهری افکاری داشتند. بدین طریق بایکی از شگفت‌انگیزترین اعصار حیات بشر آشنا می‌شدند. و این روش مطالعه قدیم، یقیناً کاری است کردنی و از آن سودهای فراوان، توان برداشت. کسانی که در مسایل سیاسی اشتغال دارند، خواهند فهمید که نظریات شان هر چه باشد، نباید با استمداد از قدیم، بر آنها اصرار ورزند و کسی که در تحصیل قوانین میل تخصص دارد و تاریخ را در مسایل قانونی مشاور می‌گیرد متیقن خواهد شد که بین قوانین، و شرایط روحی ما، ضرورتاً رابطه نزدیکی وجود دارد و نیز متوجه خواهند شد که تحول یکی باعث می‌شود که دیگری هم دستخوش تغییر گردد.

وبالاخره آنکس که حقایق تاریخی را به نظر فلسفی و محض برای معرفت به احوال انسان، مطالعه می کند، ازین کار نتیجه خواهد گرفت که انسان چگونه کسب عقیده میکند و یا به بیان دیگر عقایدش چگونه شکل می یابد و باز از عقاید خود چگونه موسسات متذکره را استخراج مینماید: نتیجه دیگر این خواهد بود که بی می برد که افکار و قوانین او از کدام راهها عبور نموده، و مورخان قدیم با تاریخ نویسان زمان ما چه تفاوتی داشته اند و بشر در طی سی قرن چه مقدار راه پیموده است. البته من نمی توانم بگویم که جواب این همه مسایل را میدانم. وظیفه من این بود که آنها را در محضر تان بگذارم و ضمناً موادی را در دسترس تان قرار می دهم که شمارا کمک بسیار خواهد رساند و بهر حال، جلی مسایلی را که ذکر کردم از اندیشه عمیق شما متمنادارم. پایان

### مار چوبه و مارت فرنگی

فرزند خواجه در هنر از خواجه کمتر است  
گر چه به شکل و صورت و هیأت به سان او است  
منگر بدان که این پسرست آن پدر از انک

بس مغز کز بدی نرسد در بها به پوست

خاقانی بلند سخن خود مثال این

گفتست نکنه بی بشنو زانکه بس نکوست

گیرم که مار چوبه کند تن به شکل مار

کوز هر بهر دشمن و کومهره بهر دوست